

جنگ جهانی بر سر رفاه

بخش اول

غرب خبر خوشی به همراه ندارد: صعود آسیا، به معنای سقوط آنهاست.

بدین ترتیب، زندگی سخت‌تر می‌شود، به ویژه در جاهایی که نامشان روی نقشه چشمک نمی‌زند. سرمایه‌گذاران مهاجرت می‌کنند و رفاه سالانه‌سالانه به دنبالشان رهسپار می‌شود.

شاید یک نامگذاری جدید بتواند به واقعیت کمک کند. غرب می‌تواند همچنان کشورهای آسیایی را حریف یا مانند گذشته کشورهای در حال رشد بنامد، اما درست‌تر این می‌بود که این کشورها را همانگونه ببینیم که بیش از هر چیز دیگر هستند: کشورهای مهاجم.

آنچه از ژاپن آغاز شد، از فراز دولت - شهرهای سنگاپور و هنگ‌کنگ گذشت و با رسیدن به برهه‌های آسیا، از جمله کره جنوبی و تایوان، از این بخش از آسیا یک منطقه اقتصادی با عالیترین درجه تمرکز انرژی به وجود آورد. همگی راه رفاه را درپیش گرفته‌اند، راهی که سرانجام ساختار سیاسی، اقتصادی و کمی بعد ساختار نظامی جهان را تغییر خواهد داد.

رویدادهای سال گذشته، موثرترین تغییراتی را نشان می‌دهند که تاریخ اقتصاد به چشم خود دیده است: انگلیسی‌ها شصت سال لازم داشتند تا تولید سرانه ناخالص ملی را دوبرابر کنند؛ آمریکاییان تقریباً چهار سال، ژاپنی‌ها هم تقریباً در همان مدت موفق به انجام آن شدند، اما اندونزی‌ها در هفده سال و چینی‌ها فقط در دوازده سال!

همانگونه که هلموت اشمیت، صدراعظم پیشین آلمان گفت، ما شاهدان معاصر یک نقطه‌عطف غیرعادی در پویایی ملت‌ها هستیم. مرکز ثقل جهان

سرمایه‌گذاری کند، تا چه اندازه باثبات است. مثلاً برنامه "شبکه‌های تولید" پیشنهاد می‌کند که برای تولید کلاچ اتومبیل مناسبترین قطعات از نظر قیمت باید از کشور چک تهیه شوند و بهتر است که اتومبیل پنج در مکزیکی مونتاژ شود. بدین ترتیب، نام هر کشوری که کامپیوتر توصیه می‌کند، بر روی نقشه‌ای که بر دیوار تابانده شده، شروع به چشمک‌زدن می‌کند. همین برنامه می‌گوید که برای تولیدات فلزی بهترین کشور هند است. بهترین کشور جهت تولید پارچه برای آمریکای مرکزی بنگلادش است و کامپیوتر را بهتر از هر جا می‌توان در تایوان، چین یا مالزی تولید کرد و جالب اینکه اغلب کشورهای خاور دور هستند که توسط برنامه توصیه می‌شوند و بیش از همه هم کشورهای میلیاردری چین و هند.

ماشین اقتصاد غرب در آینده نیز قدرتمند

باقی خواهد ماند، لیکن دیگر قدرتمندترین

نخواهد بود.

یورگن کلوگه می‌گوید: «نام آلمان به ندرت روی نقشه چشمک می‌زند». برنامه "شبکه‌های تولید" مانند یک راز بین سرمایه‌گذاران است. یکی پس از دیگری به اینجا مراجعه می‌کنند و خود را به دست جهان "جهانی‌شده" می‌سپارند. یکی از کارکنان مکزیکی با غروری که پنهان نیست، می‌گوید: «ما به سرمایه‌گذاران کمک می‌کنیم تا مشکلات خود را نیز به مهاجرت ببرند.» اینچنین، جهان فردا با شرمندگی قابل‌رؤیت می‌شود. یک جغرافیای جدید از قدرت و ثروت را می‌توان دید که برای میلیون‌ها انسان در

مجله اشپیگل، شماره ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۶ خود را به موضوع هیجان‌انگیز جهش اقتصادی چین و برهه‌های آسیای جنوب شرقی اختصاص داده است. در این گزارش خواندنی آمده است که بیشتر کشورهای به‌شدت پرجمعیت، برای رسیدن به قله‌های اقتصادی تلاش می‌کنند و اگر آنها راه خود را بدون اخلال ادامه دهند، چین در سی و پنج سال آینده آمریکا را به مثابه ابرقدرت اقتصادی پشت سر خواهد نهاد و هند نیز پایه‌های چین پیش خواهد رفت. در واقع، تقریباً دو میلیارد و نیم انسان - جمعیتی بیش از پنج برابر جمعیت اروپا - تلاش می‌کنند تا تغییری خوشایند در تاریخ خود به‌وجود آورند. اهمیت این گزارش برای اقتصاد ایران نیز آشکار است، زیرا با ورود کالاهای چینی، بخش‌هایی از اقتصاد ایران در زمینه تولید کالاهای صنعتی دچار ورشکستگی شده، یا به تدریج توان رقابتی خود را از دست می‌دهند.

اگر قرار باشد کسی بر نیروی پیشگویی تسلط داشته باشد، همانا یورگن کلوگه (Jurgen Kluge) رییس آلمانی کنسرن مکنزی است. ابزار او وسایل جادویی نیستند، بلکه یک برنامه کامپیوتری به نام "شبکه‌های تولید" است. او در دفتر نیمه‌تاریک در مرکز برلین تصویر نقشه جهان را بر روی دیوار می‌تاباند و به ما می‌گوید که در آن بیرون چه اتفاقی می‌افتد. کامپیوتری که روی میز است، با یک خط به شهری در جنوب هند متصل است و چند کارمند هندی هر شب اطلاعات جدید را به آن منتقل می‌کنند - از اطلاعات درباره سطح مزد، مالیات، گمرک و هزینه حمل‌ونقل در همه ۱۸۲ کشور جهان، تا این موضوع که چه کسی حکومت می‌کند و چه کسی مخالف حکومت است. در یک کلام، به شما می‌گوید که جهان برای کسی که می‌خواهد پول خود را در نقطه‌ای



هستند که روزی اتحاد شوروی بود. بنیاد تلاش آنها بر تلاش میلیون‌ها انسان قرار دارد و نه بر تبلیغات فعالان حزبی. مهمترین خلاقیت این خلق‌ها چیزی نیست جز عزم کامل آنها برای افزودن فصلی نوین و درخشان بر کتاب تاریخ.

ما به چشمان کسانی نگاه می‌کنیم که تصمیم گرفته‌اند تا موجودیت خویش را بیش از این در پایین‌ترین سطح نمودار رفاه نبینند. تمامی هراس کشورهای صنعتی غرب مبنی بر این که ناآرامی‌های اجتماعی و یا بحران‌های زیست‌محیطی رشد خارق‌العاده چین را متوقف خواهد کرد، تنها آرزوهای پنهان بودند. این آرزوها تاکنون برآورده نشده‌اند.

حتی کشورهای غربی با وجود مازاد صادرات، الزاماً به کشورهای پیروز در اقتصاد جهانی تعلق ندارند. داستان موفقیت‌آمیز صادرات آلمان نیز داستان شکست‌ها خواهد بود، چرا که قیمت آنچه آلمان را به مقام دوم صادرات جهان رسانده است، در داخل آلمان تعیین می‌شود. قدرت رقابت بین‌المللی و بیکار شدن کارکنان در داخل، به علت انتقال سرمایه‌گذاری به کشورهای دیگر، دو روی یک سکه‌اند. کسی که می‌تواند ببیند و احساس کند، می‌بیند و احساس می‌کند که آسیا تکان می‌خورد، تاریخ به جلو می‌رود و افول یک ابرقدرت، با عروج یک ابرقدرت دیگر همراه است.

اوضاع جهان غرب به این دلیل روبراه بود که در جای دیگری از زمین اوضاع خراب بود. زندگی به نظر سالم می‌رسید، چرا که در جای دیگر همان زندگی ناسالم بود. این جهان غرب امروز درهم‌شکسته شده است. اعتقاد به برتری جهان غرب در نزد بسیاری از مردم از میان رفته است و حتی توانایی عظیم نظام سیاسی و اقتصادی آن نیز امروز ادعایی است که از نو می‌باید آن را ثابت کرد. دموکراسی‌ها بیش از هر زمانی بازار آزاد را ترجیح می‌دهند، ولی این تمایل ظاهراً دوطرفه نیست: بازار آزاد الزاماً دموکراسی را ترجیح نمی‌دهد!

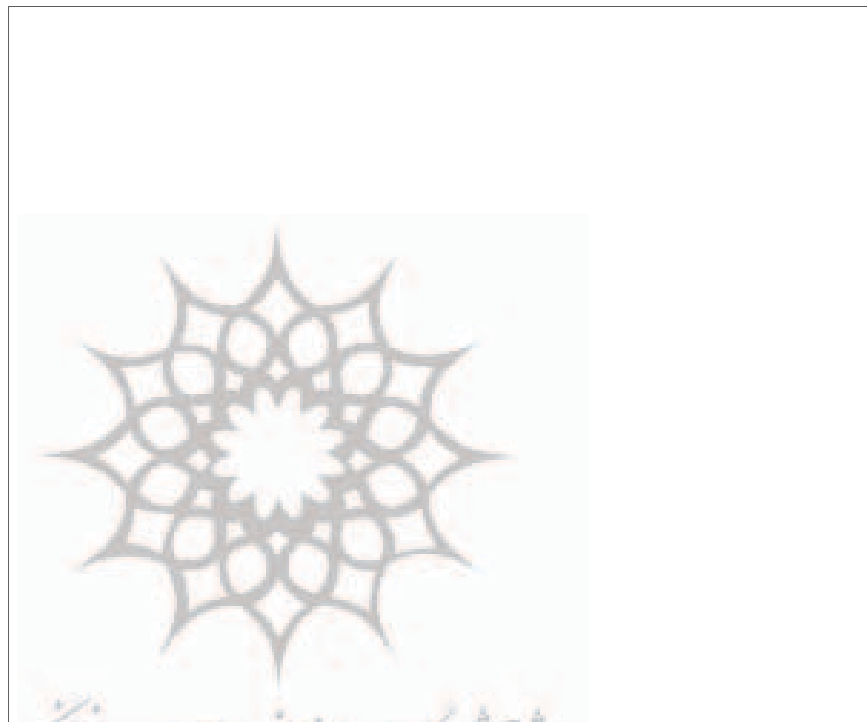
در آمریکا نسبت به افزایش قدرت اقتصادی چین "هشدار" می‌دهند. در ژاپن رشد چین با "نگرانی" دنبال می‌شود. در کشورهای میانی نیز چین به مثابه "تهدید"

کمک یک بازار سرمایه جهانی، به دور از هرگونه خطر، مناطق فروش تولیدات خود را گسترش دهند. بسیاری بر این گمانند که پیشبرندگان این روند، خواه‌ناخواه برندگان آن خواهند بود. مخالفان جهانی‌شدن نیز با همین نگاه به جهان می‌نگرند، تنها از پشت عینکی با رنگی دیگر! تنیدگی اقتصاد بین‌المللی برای آنها همچنان به معنای استثمار جهان سوم است. برای آنها دولت‌های غربی گویی براساس قانون طبیعت همواره برندگان نهایی هستند.

اما درحقیقت، برندگان و بازندگان در جنگ

پس از جنگ جهانی دوم، از اروپا به سوی آمریکا حرکت کرد تا از آنجا به سوی آسیا برود. به این ترتیب، عصر سلطه غرب روبه‌پایان است.

هندی‌ها و چینی‌ها که تا سال ۱۵۰۰ با درآمد سرانه‌ای در سطح اروپا قرار داشتند، بزرگترین بازندگان این مسابقه رفاه بودند. دانش منفجر می‌شد، لیکن نه در نزد آنها. اقتصاد شکوفا می‌شد، لیکن بسی دور از آنان. بشریت تقسیم شده بود به مللی که سهمی از تکنولوژی نداشتند و مللی که صاحبان این ابزار جادویی بودند.



② ما به چشمان کسانی نگاه می‌کنیم که تصمیم گرفته‌اند تا موجودیت خویش را بیش از این در پایین‌ترین سطح نمودار رفاه ببینند.

جهانی بر سر رفاه، نقش‌های خود را عوض کرده‌اند. قدرت نوین کشورهای خاور دور، به تضعیف کشورهای غربی می‌انجامد. این فرانتس مونته فرینگ، وزیر کار و معاون صدراعظم آلمان بود که در یک کنفرانس بین‌المللی شرایط سخت کار را در بازار جهانی کار به هم‌تایان آسیایی خود یادآوری کرد: «مزد بخورونمیر، درآمدهای غیرمعمول و شرایط سخت کار قابل قبول نیستند. ما حق نداریم رقابت را به نابودی یکدیگر بکشانیم.» وزرای حاضر در این کنفرانس یک کلام هم نگفتند.

کشورهایی که امروز برای تبدیل شدن به قدرت جهانی تلاش می‌کنند، بسیار موثرتر از آن چیزی

البته ماشین اقتصاد غرب در آینده نیز قدرتمند باقی خواهد ماند، لیکن دیگر قدرتمندترین نخواهد بود. ارزش‌های غربی مانند دموکراسی و آزادی همچنان ارزشمند و صادق خواهند بود، لیکن دیگر نه به مثابه ارزش‌های جهانی. زندگی در نیویورک، پاریس، لندن و برلین ادامه خواهد داشت، لیکن در خاور دور یک فرهنگ والا شکل می‌گیرد که خودآگاهی موجود در آن به آسانی می‌تواند به تکبر تبدیل شود.

غرب تا به امروز یک تجزیه‌وتحلیل از این تهدیدها ندارد. در بزنگاه چالش، طرفداران جهانی‌شدن و مخالفانش در اشتباه خود متحدند. طرفداران جهانی‌شدن گمان می‌کنند که می‌توانند به

درحقیقت، برندگان و بازندگان در جنگ بر سر رفاه، نقش‌های خود را عوض کرده‌اند.

ارزیابی می‌شود. یک کارشناس آلمانی معتقد است که در حال حاضر، چین مقررات غرب را رعایت می‌کند، ولی احتمالاً از چند سال آینده دیگر اینچنین نخواهد بود و آنجاست که سر غرب به سنگ خواهد خورد.

چالش از سوی چین سبب شکاف در غرب شده است، چرا که شرکت‌های غربی بادل‌ها و کنسرن‌های خاور دور دادوستد می‌کنند. آنها از شرایط تغییر یافته تولید، پیش از آن که به آنها زبان برساند، سود می‌برند. سرمایه‌دار جایی می‌رود که سود سرمایه‌اش بالاتر از هر جای دیگر باشد. او کارخانه‌ای را در زیر درختان نخل بنا می‌کند و نعل اسب را در سرزمین‌های همیشه یخ‌زده تولید می‌کند. مهم این است که در پایان سال پول بیشتری از آغاز کار در صندوق داشته باشد.

مهمترین هدف سرمایه، همانا افزایش خود است. اگر برعکس، از سرمایه کم شود، به هیچکس سودی نمی‌رسد، از جمله به کسانی که کار می‌کنند. اکثراً با گم شدن سرمایه، اشتغال نیز گم می‌شود. اول در روزنامه‌ها از مدیریت بد خبر می‌دهند. بعد پیامدهای آن جمع می‌شود و کلمه بحران پیدا می‌شود. بعد بازسازی و تدابیر سازماندهی شروع می‌شود و نهایتاً با اخراج عده‌ای به پایان می‌رسد. نهایتاً بقای اشتغال در این پرسش ظاهرأ ساده خلاصه می‌شود که با وجود سادگی به سختی می‌توان پاسخی غیر از حذف اشتغال به آن داد: آیا می‌توان از سرمایه به سرمایه بیشتری رسید؟ هیچ سرمایه‌داری نمی‌خواهد ببیند که سرمایه‌اش روز به روز کمتر می‌شود. اگر برخلاف انتظار چنین کند، دیگر سرمایه‌دار نیست.

سرمایه و سرمایه‌دار یک واحدند و یکی بدون دیگری نمی‌تواند زندگی کند. آنها در یکدیگر ذوب و لحیم شده‌اند. دولت‌هایی مانند جمهوری دموکراتیک آلمان که تلاش می‌کردند تا سرمایه را از دست صاحبان خصوصی آنها خارج کنند، به شدت از آن پشیمان گشتند. چنین همزیستی‌ای بین کار و کارگر وجود ندارد! و این از همان آغاز بزرگترین نکته منفی کارگران بود.

ملت‌ها هر چیز ممکن را با یکدیگر مبادله می‌کنند، لیکن هرگز کارگر وارد و صادر نشد. اگر چه آلمان مدتی کارگر مهمان از ترکیه می‌آورد، ولی پس از مدتی آنها نیز مشمول همان مقرراتی می‌شدند که کارگران آلمانی. در این زمینه بین اروپا و آمریکا چندان تفاوتی وجود نداشت. سرمایه‌داران دستمزد

می‌پرداختند، نه صدقه. کودکان کودک بودند، نه رعیت. جامعه بورژوازی تلاش می‌کرد تا مناسبات متمدنانه‌ای را بین کارخانه‌داران و کسانی که کار می‌کردند، برقرار کند، به طوری که هر دو پس از دهه‌ها استثمار و جنگ طبقاتی، کاملاً به هم نزدیک شدند.

سرمایه غربی از آن کهکشان بیگانه و فقیر خود را دور نگاه می‌داشت. البته از آنجا خرید می‌کردند، لیکن در آنجا مستقر نمی‌شدند. از همین رو نیز اشتغال هیچ تمایلی نشان نمی‌داد که از غرب کوچ کند. در این میان، این شکاف عمیق بین غرب و بقیه جهان تا اندازه‌ای پر شده است. سرمایه‌داران ماجراجویانه به آن سوی روی آوردند. آنها از آزادی مسافرت به آن کشورها [بلوک شرق] کاملاً سود می‌برند. آنها با پاهای گشاده و نقشه جهان دردست در آنجا می‌ایستند و بررسی می‌کنند که در کجا سرمایه خود را مستقر کنند.

■ ■ ■
سرمایه و سرمایه‌دار یک واحدند و یکی بدون دیگری نمی‌تواند زندگی کند، اما چنین همزیستی‌ای بین کار و کارگر وجود ندارد!
 ■ ■ ■

در سال ۱۹۸۰ سرمایه‌گذاری مستقیم یک ملت که در خارج از مرزهای خود سرمایه‌گذاری می‌کرد، پانصد میلیارد دلار بود. سرمایه‌داران مکتب قدیم هم بیشتر بومی بودند. در این فاصله این مبلغ به ده بیلیون دلار افزایش یافته، یعنی در طول ۲۵ سال، دوهزار برابر افزایش داشته است. سرمایه‌داران مدرن همواره در حال پروازند و همه جا خانه آنهاست. کسی که این سرمایه‌داران را ناسیونالیست بنامد، به شدت در اشتباه است. اشتغال نیز با سرمایه‌دار حرکت می‌کند. اشتغال نیز غرب را ترک می‌کند و در کشورهای دیگری ظاهر می‌شود: در هند به یک شرکت تولید نرم‌افزار می‌رود، یا در مجارستان در کارخانه‌ای اسباب‌بازی تولید می‌کند و یا در چین لوازم یدکی اتومبیل می‌سازد.

یک بازار کار جهانی ایجاد شده است که هر روز زندگی و کار میلیاردها انسان را تغییر می‌دهد. انسان‌هایی که یکدیگر را نمی‌شناسند و برخی از آنها حتی از وجود آن کشور دیگر خبر نداشته‌اند، توسط یک نظام هدایت‌کننده نامریی به یکدیگر متصل می‌شوند. آسیا، آمریکا و دو نیمه اروپا به یکدیگر نزدیک

می‌شوند و یک بازار جهانی برای هر آن چیزی که قابل مبادله است، به وجود می‌آورند. کارشناسان مالی سرمایه را در چرخه اقتصاد وارد می‌کنند و بازرگانان هم کالاهای خود را به دنبال آن وارد این چرخه می‌سازند و در بازار کار جهانی برای نخستین بار میلیاردها انسان معمولی در برابر یکدیگر می‌ایستند. همین موضوع است که امروز جهانی شدن را از ملت‌های سابق که به بازرگانی مشغول بودند، از امپراتوری‌های استعماری و از سرمایه‌داری صنعتی در اواسط قرن نوزدهم متفاوت می‌سازد: برای نخستین بار در تاریخ یک نظام اقتصادی واحد به وجود آمده است که بدون استثنا همه عناصر تولید را شامل می‌شود: سرمایه، مواد خام و نیروی کار انسانی، امروز به همانگونه مبادله می‌شوند که روزگاری تنها نقره و ابریشم می‌شد.

در ده سال گذشته، با وجود آن که کشور جدیدی به بازار کار جهانی اضافه نشده، چهارصد میلیون نفر به شمار کارکنان این بازار افزوده شده است. یکی از مسوولان سازمان بین‌المللی کار می‌گوید: دویست میلیون نفر هم در انتظار هستند. بسیاری از آنان هرگز یک کار ثابت نداشته‌اند. آنها یا پرولتر هستند و یا وردست و کارگر روزمزد و حاشیه‌نشین و معلوم است که دلشان نمی‌خواهد این وضعیت ادامه داشته باشد. به این ترتیب، به کارخانه‌ها، انبارها و کارگاه‌های ساختمان‌سازی هجوم می‌برند. آمار نشان می‌دهد که از آغاز دهه نود هر روز دویست‌هزار نیروی کار به بازار اضافه می‌شود. همه آنها هم به آنجایی هجوم می‌برند که گمان می‌کنند رفاه و رشد یافت می‌شود، جایی که احتمالاً تکه‌ای از آینده‌ای که ممکن است از حال بهتر باشد، به آنها می‌رسد.

هرگز در تاریخ چنین رشدی در نیروی کار وجود نداشته است. یک تورم کارگر حقیقی شکل گرفته است، چرا که تقاضایی برای این نیروی کار فزاینده وجود ندارد. در این میان، سرمایه‌داران غربی نمی‌توانند باور کنند که چه بختی به آنها روی آورده است. دولت‌ها برایشان فرش قرمز پهن می‌کنند. حریف سابقشان، طبقه کارگر نیز مودبانه می‌خواهد به آنها خدمت کند. هرگز سرمایه‌داران چنین امکان وسیعی برای انتخاب نیروی کار داوطلب و ارزان نداشته‌اند.

ادامه دارد

■

